

## فرار زنان همسر دار از منزل: بررسی عوامل مؤثر اجتماعی - روانی<sup>۱</sup>

علی اردلان<sup>\*</sup>، فریبا سیدان<sup>\*\*</sup>، مصطفی ذوالفقاری<sup>\*\*\*</sup>

**طرح مسئله:** برنامه ریزی برای پیشگیری و کنترل پدیده فرار زنان همسر دار از منزل نیازمند اطلاع از عوامل مؤثر از شبکه علیتی پیچیده زیستی، اجتماعی و روانی آن در سطح خانواده اصلی، خانه همسر و جامعه است. هدف مقاله حاضر بررسی عوامل اجتماعی - روانی مؤثر بر این پدیده است.

**روش:** در این تحقیق از دو استراتژی مطالعه پیمایشی و مطالعه موردی براساس ثبت شرح زندگی نمونه‌ها استفاده شد و طی ۸ ماه نمونه‌گیری مستمر در ۹ مرکز سازمان بهزیستی و زندانها، مصاحبه با ۳۱ نمونه ممکن شد.

**یافته‌ها:** اکثر زنان فراری که در معرض خشونت زیاد قرار داشته‌اند به دلیل ضعف شبکه حمایت اجتماعی احساس انزوا، بی‌قدرتی، بیگانگی، افسردگی و اضطراب می‌کنند و کمتر به منابع ارزشمند در خانواده دستیابی دارند و دارای منبع کنترل بیرونی و تیپ شخصیتی برونگرا و نورتیک هستند.

**نتایج:** فرار زنان از منزل معلول شبکه پیچیده‌ای از عوامل روانی - اجتماعی است که نیازمند مطالعات تحلیلی بیشتر و تقویت نهادهای حمایتی و ارتقای آگاهی زنان درباره تواناییها و حقوقشان است.

**کلیدواژه‌ها:** ایران، زن همسر دار، فرار از منزل

۱. این تحقیق با حمایت دفتر مشارکتهای زنان نهاد محترم ریاست جمهوری و معاونت محترم پژوهشی دانشگاه علوم بهزیستی و توانبخشی انجام شده است.

\* دکتر اپیدمیولوژیست، عضو هیئت علمی دانشگاه علوم پزشکی تهران <aardalan@gmail.com>

\*\* دکتر جامعه‌شناس، عضو هیئت علمی دانشگاه الزهرا

\*\*\* دکتر روان‌شناس بالینی، عضو هیئت علمی دانشگاه علوم بهزیستی و توانبخشی

## مقدمه

فرار زنان از منزل در ایران، به‌رغم نبود آمارهای مبتنی بر شواهد تحقیقاتی درخصوص بروز این پدیده، دارای اهمیت ویژه‌ای از دیدگاه مردم و سیاستگذاران فرهنگی و اجتماعی و سلامت جامعه است. عوارض فرار زنان از منزل در سه گروه کلی قابل طرح است: آسیبه‌های جسمی و روانی زنان؛ پیامدهای مربوط به خانواده؛ و خساراتی که جامعه اعم از گسترش بی‌خانمانی، فحشا و بی‌بندوباری، اعتیاد و غیره متحمل می‌شود. به‌هرحال، با عنایت به اهمیت نقش حیاتی که زنان و مادران در توسعه اجتماعی و اقتصادی جوامع دارند، کم‌توجهی به اقدامات مؤثر برای پیشگیری و کنترل پدیده فرار زنان همسردار از منزل، فرد، خانواده و جامعه را به تناسب، دچار عوارض کوتاه‌مدت و درازمدت بی‌شماری می‌کند. برنامه‌ریزی برای اقدامات مؤثر به‌منظور پیشگیری و کنترل پدیده فرار زنان همسردار از منزل، نیازمند اطلاع از عوامل مؤثر بر این پدیده و تعامل شبکه علیتی پیچیده زیستی، اجتماعی و روانی در سطح خانواده اصلی، خانه همسر و جامعه است. هدف مقاله حاضر بررسی عوامل اجتماعی - روانی مؤثر بر این پدیده است.

## (۱) چارچوب نظری

براساس تحقیقات تجربی و نظری قبلی به بررسی عوامل مؤثر بر فرار از منزل و طرح قضایای اصلی می‌پردازیم:

### ۱-۱) خشونت و فرار زنان از منزل

بنابر مطالعات تجربی متعدد از خشونت به‌عنوان یکی از علل مهم فرار زنان از منزل تأکید شده است، (Bassak, 1986: 1097-1101 و همکاران)، تحقیقات براون و زیفرت (Brown and Zieffert, 1990: 6-20)، مالوس و هاوگ (Malos and Haug, 1997: )

397-409) و دوباش و دوباش (Dobash and Dobash, 1992: 80). همچنین الگوی نظری کلارک و پندری (Clarke and Pendry, 1997: 490-500) به طور خاص اعمال خشونت نسبت به زنان را در طی فرایندهای متعدد بررسی می نماید که منجر به فرار آنان از منزل می گردد و گریگسی (Grigsby, 1990: 141-156) نیز در قالب الگویی عام، فقدان پیوستگی در خانواده، فقدان جامعه پذیری مطلوب در خانواده و ... را نتیجه عواملی چون خشونت در خانواده و طلاق می داند که در طی فرایند زمانی، منجر به ترک منزل و بی خانمانی فرد می شود.

اما خشونت نسبت به زنان خود معلول عوامل متعددی است، در این باره محققان بر اهمیت پدرسالاری، خرده فرهنگ خشونت، تأثیرات نابرابری و دستیابی به منابع ارزشمند و اختلالات توزیعی، منابع قدرت در خانواده و ... اشاره کرده اند. در این مورد با جمع بندی علل خشونت نسبت به زنان در دیدگاههای موجود می توان دو عامل را در این باره دخیل دانست: ۱) ضعف پایگاه اجتماعی خانواده (ضعف دستیابی به منابع ارزشمند فرهنگی، اقتصادی و سازمانی)؛ و ۲) نابرابری جنسی در دستیابی به منابع مذکور. توزیع جمعیت در مواضع مختلف اجتماعی، حاصل نوعی نابرابری است (چلبی، ۱۳۷۵: ۱۷۵). این نابرابریها منبع تعارضات جنسیتی و فرهنگی است و در صورت فراهم بودن شرایط به آسانی تبدیل به خشونتهای مختلف می شود. از این نظر تضادهای مذکور می توانند به صورت مانعی جدی بر سر راه وفاق اجتماعی عمل کرده، جامعه را به سوی خشونت سوق دهد.

باید توجه داشت هر یک از متغیرهای مذکور در سطوح میانه و خرد اجتماعی به وقوع می پیوندد، در حالی که خود محصول متغیرهای کلان نابرابری اجتماعی و اختلالات توزیعی هستند.

## ۲-۱) ضعف شبکه حمایت اجتماعی و فرار زنان

تحقیقات تجربی و نظری درباره فرار نشان دهنده آن است که علاوه بر خشونت، وجود

ضعف در شبکه حمایت اجتماعی زنان، در سوق دادن آنان به فرار سهم بسیاری دارد. در این زمینه گریگسبی (Grigsby, 1990: 141-156) و وندرپلاگ (van der Pleog, 1997: 115) به ترتیب در قالب الگوهای عام نظری پیوستگی و پیوستگی مجدد و نظریه رانده شدن، بر تضعیف شبکه حمایت اجتماعی و نقش آن در فرار تأکید کرده‌اند. بند و داتالو (Bend and Dattalo, 1990: 35) نیز بر تأثیر فقدان شبکه‌های حمایتی غیر رسمی زنان به همراه خشونت در فرار زنان اشاره داشته‌اند. همچنین زتربرگ (Zetterberg, 1963: 73) به وجود عامل مذکور به همراه عملکرد ضعیف جامعه‌پذیری آنان در خانواده، بستگیهای آزاردهنده، اختلالات و فرصتهای محدود محیطی، و شین (Shane, 1997: 1) بر تأثیرات انزوای اجتماعی، احساس بی‌زاری از خانواده و فقدان بستگی اجتماعی در ایجاد رفتار فرار در زنان اشاره می‌کنند. در این زمینه بررسی ضعف شبکه اجتماعی زنان در دو بعد ساختاری و کارکردی قابل بررسی است. ابعاد کارکردی شبکه شامل انواع حمایت مادی، ابزاری، احساسی و عاطفی، اطلاعاتی و مشورتی در ارتباط مستقیم با ویژگیهای وفاق اجتماعی و تنظیم اجتماعی شبکه اجتماعی است. چنانکه فقدان حمایت عاطفی و احساسی و مادی در شبکه، حاصل ضعف وفاق اجتماعی است و همچنین ضعف حمایت اطلاعاتی و مشورتی در شبکه حاصل ضعف تنظیم اجتماعی شبکه است، که خود منجر به احساس بی‌هنجاری، بیگانگی و انزوای اجتماعی می‌شود. همچنین ضعف ساختاری شبکه اجتماعی، شامل اندازه محدود تعداد افراد شبکه و ... است.

### ۱-۳) اختلالات هنجاری و فرار زنان

یکی دیگر از عوامل مؤثر بر فرار زنان از منزل، مشکلات هنجاری است. چنانکه تنظیمات اجتماعی به‌ویژه در بعد روابط بین گروهی زندگی زنان به‌خوبی صورت نمی‌گیرد، وجود تضادهای هنجاری این روابط بین گروهی را کاهش داده و موجب تضعیف بستگیهای اجتماعی می‌شود. این مسئله به‌ویژه در الگوی فرایند اجتماعی

بی‌خانمانی ارائه شده از جانب گریگسبی (Grigsby, 1990: 141-156) به دنبال مجموعه‌ای از عوامل چون خشونت در خانواده، بیکاری، ضعف و فقدان شبکه اجتماعی صورت گرفته، به گونه احساس بیگانگی از اجتماع رخ می‌دهد که حاصل فقدان پیوستگی فرد با جامعه بوده در طی آن، نهایتاً فرد با نفی هنجارهای مرسوم اجتماعی، دچار احساس تضاد هنجاری می‌شود. در چنین وضعیتی زنان با دو مجموعه هنجار متضاد روبه‌رویند. در عین حال باید توجه داشت یکی دیگر از صور اختلالات هنجاری، احساس بی‌هنجاری است که به‌ویژه در ابعاد مختلف روابط بین گروهی، حمایت مشورتی و اطلاعاتی شبکه اجتماعی ظاهر می‌شود و در بررسی ضعف کارکردی شبکه اجتماعی زنان قابل بحث است. هر دو صورت احساس تضاد هنجاری و بی‌هنجاری، عمدتاً محصول متغیر اختلال هنجاری در سطح کلان اجتماعی است.

#### ۴-۱) ویژگیها و بیماریهای روانی و فرار زنان

مطالعات قبلی نشان داد که بسیاری از زنان فراری از منزل، دچار اختلالات و بیماریهای روانی می‌باشند که ممکن است حاصل شرایط نامساعد زندگیشان باشد. مطالعه براون و زیفرت (Brown and Ziefert, 1990: 6-20) نشان‌دهنده آن است که بیش از یک سوم زنان فراری و بی‌خانمان، دچار علائم بیماری روانی هستند. اذیت و آزار به‌عنوان یک عامل کلیدی، باعث ایجاد انزوای اجتماعی، احساس درماندگی و بی‌قدرتی در زنان می‌شود و آنان را به‌سوی فرار سوق می‌دهد. زنان بی‌خانمان و فراری از منزل در معرض بحران غیراخلاقی شدن قرار می‌گیرند که وضعیتی روانشناختی است و در طی آن زنان دچار احساس درماندگی و بیگانگی کرده، از خود و اجتماع فاصله می‌گیرند. مالوس و هاوگ (Malos and Haug, 1997: 397-409) معتقدند اعمال خشونت بر زنان، عزت نفس آنان را مخدوش کرده، آرامش ذهنی آنان را مختل می‌کند. دروکول و استرونینگ (D'Ercole and Struening, 1987: 89) نیز معتقدند زنانی که خشونت را تجربه کرده و فرار و بی‌خانمانی دامنگیر آنها شده است، دچار کششهای روانی متضادی

هستند، به طوری که هم قویاً نیاز به بستگی و اتکا به دیگران دارند و هم از سوی دیگر احساس بیگانگی اجتماعی می‌کنند. این کششهای دوگانه مکرراً منجر به روابط متلاطم و آشفته‌ای می‌شود که روابط فرد را با دیگران مختل می‌کند. کاتون و همکاران (Caton, 2000: 258-263) در بررسی خود دریافتند شدت نشانگان بیماری روانی با اعتیاد و استفاده از هرویین و متغیر جنسیت به عنوان عامل خطرزا در بی‌خانمانی زنان نقش مهمی را ایفا می‌کند. زتربرگ (Zetterberg, 1963: 73) علت بی‌خانمانی و متواری شدن زنان را ضعف شبکه اجتماعی، بستگیهای آزاردهنده، انحراف و اختلالات روانی آنان می‌داند. همچنین روزنتال با ارائه الگوی زیستی - اجتماعی بر نقش مشکلات سلامتی و زیستی و بیماری روانی در فرار و بی‌خانمانی زنان اشاره می‌کند که مرتبط با تجربه افسردگی و آزار فیزیکی می‌باشد که خود ناشی از نداشتن امنیت و ثبات و پیامد منفی نابهنجاری روانی در شرایط خشونتبار زندگی است. در نهایت می‌توان به الگوی کلارک و پندری (Clarke and Pendry, 1997: 490-500) در بررسی الگوهای خشونت و فرار اشاره کرد که در طی آن زنان در مراحل از اعمال خشونت، با احساس فقدان عزت نفس ناشی از احساس انزوا و شرمساری، عجز، پستی و حقارت روبه‌رویند که باعث می‌گردد زن به‌طور روانی خرد شود و احساس ترس و اضطراب نماید.

براساس نتایج مشاهده‌شده در پیش‌آزمون طرح حاضر و همچنین پاره‌ای مطالعات تجربی می‌توان متغیرهای روانشناختی را لحاظ کرد که به عنوان بخشی از مکانیسمهای علیتی فرار زنان از منزل مطرح است. این عوامل عبارت‌اند از میزان هیجان‌طلبی فرد، ویژگیهای مربوط به کانون نظارت بیرونی فرد، تیپ شخصیتی برون‌گرا و بی‌ثباتی عاطفی.

با عنایت به توضیحات فوق، سؤالات زیر در این تحقیق مطرح شد: آیا خشونت علیه زنان (در خانواده)، ضعف پایگاه اجتماعی (خانواده)، دستیابی نابرابر به منابع ارزشمند (در خانواده)، ناسازگاری زناشویی، ضعف شبکه حمایت اجتماعی زنان،

احساس انزوا و بیگانگی اجتماعی، ویژگی کانون نظارت بیرونی و خصوصیت برونگرایی به عنوان عوامل مؤثر بر فرار زنان همسر دار ایرانی از منزل مطرح اند؟

## ۲) روش تحقیق

سطح تحلیل در مطالعه حاضر، خانواده و فرد، و جمعیت مطالعه، زنان دارای سابقه فرار از منزل همسر بود که واجد معیارهای زیر بودند:

الف- معیارهای ورود: در این مطالعه زنانی مورد بررسی قرار گرفتند که هر ۴ معیار زیر را دارا بودند: (۱) زن قبل از ترک منزل، متأهل بوده است؛ (۲) زن قبل از ترک منزل با همسرش زندگی می کرده است (مبدأ فرار، منزل همسر بوده است)؛ (۳) ترک منزل بنا به خواسته خود زن بوده و توسط همسرش از خانه بیرون رانده نشده و یا قبلاً طلاق نگرفته است؛ و (۴) ترک منزل بدون اجازه همسر و بدون قصد بازگشت انجام شده است.

ب- معیارهای خروج: با توجه به اهداف مطالعه، رعایت معیارهای فوق از ورود زنان با شرایط زیر جلوگیری نمود: (۱) زنانی که قبل از فرار از منزل طلاق گرفته بودند؛ (۲) زنانی که توسط شوهر از خانه بیرون رانده شده بودند؛ (۳) زنانی که فرار نکرده بودند یا بیرون رانده نشده بودند لیکن به دلایلی جدا از همسر زندگی می کردند و یا به دلیل ارتکاب جرایم، زندانی شده بودند.

دو استراتژی تحقیقاتی زیر براساس ثبت شرح زندگی نمونه ها (که جزئیات یافته های آن در گزارش طرح به طور مفصل ارائه شده است) برای مطالعه مورد استفاده قرار گرفت: مطالعه پیمایشی و مطالعه موردی. برای دسترسی هرچه بیشتر به نمونه های مورد نظر و همچنین جامعیت نمونه گیری (برای تعمیم پذیری هرچه بیشتر در حد امکان)، نمونه گیری در ۳ زندان استان تهران، ۳ مرکز سازمان بهزیستی استان تهران و ۳ مرکز سازمان بهزیستی استان خراسان انجام شد. با توجه به مشکلات بسیار دسترسی به

نمونه‌ها از روش نمونه‌گیری پی‌درپی<sup>۱</sup> استفاده شد و پس از حدود ۸ ماه، نمونه‌گیری مستمر در مراکز ۹ گانه فوق و میزان پاسخدهی ۸۵ درصد، نهایتاً دسترسی به ۳۱ نمونه ممکن شد. برای جمع‌آوری داده‌ها از پرسشنامه‌ای که توسط پرسشگران آموزش‌دیده به روش مصاحبه رو در رو تکمیل شد، استفاده شد. جنسیت پرسشگران زن و تحصیلات آنها حداقل در سطح لیسانس و در رشته‌های روانشناسی یا مددکاری بود. تعیین روایی محتوی و صوری پرسشنامه در مرحله پیش‌آزمون انجام شد.

### ۳) یافته‌ها

#### ۳-۱) ویژگیهای دموگرافیک

در این مطالعه ۳۱ نمونه مورد بررسی قرار گرفت. میانگین و انحراف معیار سن نمونه‌ها در زمان اولین نوبت فرار از منزل  $22.5 \pm 6.6$  سال با میانه، حداقل و حداکثر به ترتیب ۲۰، ۱۵ و ۴۲ سال بود. بیست و سه نمونه (۷۴٪) قبل از نخستین فرار از منزل در مناطق شهری زندگی می‌کردند. سطح تحصیلات حدود ۹۰ درصد نمونه‌ها کمتر از دیپلم بود. ده نمونه (۳۲٪) قبل از اولین دفعه فرار از منزل، دارای شغلی بودند که برایشان منبع درآمد محسوب می‌شد (شامل کارگری، آرایشگری، فرش‌بافی، ماشین‌نویسی و کشاورزی). میانگین و انحراف معیار متوسط درآمد نمونه‌ها، غیر از خرجی که از شوهرانشان می‌گرفتند،  $49.1 \pm 9.6$  هزار تومان در ماه بود. وضعیت شغلی و سطح سواد همسر نمونه‌ها: سطح تحصیلات حدود ۹۰ درصد همسران کمتر از دیپلم بود. بیست و سه مورد (۷۴٪) از همسر نمونه‌ها قبل از اولین دفعه فرار از منزل، شاغل بودند.

1. Consecutive



### ۳-۲ ویژگیهای خانوادگی

سرپرست خانواده اصلی نمونه در زمان نخستین فرار در ۲۳ مورد (۷۴/۳٪) پدر، ۳ مورد مادر (۹/۶٪)، ۲ مورد (۶/۵٪)، برادر یا خواهر و ۳ مورد (۹/۶٪) سایر اقوام بودند. حدود ۹۰ درصد سرپرستهای خانواده نیز سطح تحصیلاتی کمتر از دیپلم داشتند. بیست و چهار مورد (۷۷/۴٪) از سرپرست خانواده اصلی نمونه‌ها قبل از اولین دفعه فرار از منزل، شاغل بودند. میانگین و انحراف معیار بعد خانواده اصلی  $۶/۴ \pm ۲/۵$  نفر بود. بررسی سابقه فوت و طلاق والدین نمونه‌ها در زمان اولین فرار نشان داد که والدین در ۷ مورد (۲۲/۶٪) طلاق گرفته یا به دلیل اختلاف جدا زندگی می‌کردند.

### ۳-۳ ویژگیهای دوستان

هشت مورد (۲۵/۸٪) از دوستان نزدیک نمونه‌ها، قبل از اولین فرار، آنها را تشویق به فرار از منزل کرده بودند، ۷ مورد (۲۲/۶٪) دارای سابقه طلاق یا جدا زندگی کردن از همسر بودند و ۵ مورد (۱۶/۲٪) نیز خود از منزل گریخته بودند.

### ۳-۴ نقش خانواده در همسرگزینی

فقط ۳ نمونه (۹/۶٪) با علاقه خود و رضایت خانواده ازدواج کرده بودند.

### ۳-۵ حمایت اجتماعی

جدول ۱ نشاندهنده سطح حمایت اجتماعی کلی (شامل اعضای خانواده اصلی، دوستان، همسایگان و همسر) از نمونه‌ها قبل از فرار است. همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، سطح حمایت اجتماعی کلی از نمونه‌ها در مجموع ابعاد آن، در ۸۱/۰ درصد موارد پایین، در ۱۹/۰ درصد موارد متوسط و در هیچ‌کدام از نمونه‌ها بالا نبود.

جدول ۱: سطح ابعاد حمایت اجتماعی کلی، سازگاری زناشویی، مقیاسهای بی قدرتی، بی‌هنجاری، انزوای اجتماعی و ویژگیهای روانی زنان قبل از اولین فرار

جمع	پایین	متوسط	بالا	
<b>بعد حمایت اجتماعی</b>				
۳۱ (٪۱۰۰)	۲۴ (٪۷۷/۵)	۷۰ (٪۲۲/۵)	۰	حمایت احساسی
۳۱ (٪۱۰۰)	۲۶ (٪۸۳/۹)	۵ (٪۱۶/۱)	۰	حمایت ابزاری
۳۱ (٪۱۰۰)	۲۵ (٪۸۱)	۶ (٪۱۹)	۰	حمایت اطلاعاتی
۳۱ (٪۱۰۰)	۲۶ (٪۸۳/۹)	۵ (٪۱۶/۱)	۰	حمایت مبتنی بر همراهی
۳۱ (٪۱۰۰)	۲۵ (٪۸۱)	۶ (٪۱۹)	۰	تمام ابعاد
<b>بعد سازگاری زناشویی</b>				
۳۱ (٪۱۰۰)	۲۲ (٪۷۱)	۵ (٪۱۶/۱)	۴ (٪۱۲/۹)	رضایت زوجین
۳۱ (٪۱۰۰)	۲۱ (٪۶۷/۸)	۶ (٪۱۹/۳)	۴ (٪۱۲/۹)	وحدت زوجین
۳۱ (٪۱۰۰)	۲۴ (٪۷۷/۵)	۷ (٪۲۲/۵)	۰	توافق زوجین
۳۱ (٪۱۰۰)	۲۵ (٪۸۰/۷)	۶ (٪۱۹/۳)	۰	دلبستگی زوجین
<b>مقیاس بی قدرتی، بی‌هنجاری و انزوای اجتماعی</b>				
۳۱ (٪۱۰۰)	۰	۱۱ (٪۳۵/۵)	۲۰ (٪۶۴/۵)	بی قدرتی
۳۱ (٪۱۰۰)	۰	۹ (٪۲۹)	۲۲ (٪۷۱)	بی‌هنجاری اجتماعی
۳۱ (٪۱۰۰)	۰	۶ (٪۱۹/۳)	۲۵ (٪۸۰/۷)	انزوای اجتماعی
<b>ویژگی روانی</b>				
۳۱ (٪۱۰۰)	۰	۶ (٪۱۹/۳)	۲۵ (٪۸۰/۷)	منبع نظارت*
۳۱ (٪۱۰۰)	۳ (٪۹/۶)	۱۵ (٪۴۸/۴)	۱۳ (٪۴۲)	هیجان طلبی
۳۱ (٪۱۰۰)	۰	۹ (٪۲۹)	۲۲ (٪۷۱)	تیپ شخصیتی (بعد برونگرایی)
۳۱ (٪۱۰۰)	۰	۴ (٪۱۲/۹)	۲۷ (٪۸۷/۱)	تیپ شخصیتی (بعد نوروتیک)

\* سطح بالاتر مقیاس، نشاندهنده کانون نظارت بیرونی و سطح پایین تر مقیاس، نشاندهنده کانون مهار درونی است.

### ۳-۶) سابقه مشکلات روانی و استرسورها

قبل از اولین فرار، ۱۹ نمونه (۶۱/۳٪) سابقه تصمیم به خودکشی، ۱۴ نمونه (۴۵/۲٪) سابقه اقدام به خودکشی و ۲۴ نمونه (۷۷/۵٪) نیز سابقه افسردگی و ناامیدی از زندگی داشته‌اند.

### ۳-۷) خشونت همسر علیه زن

جدول ۲ نشان‌دهنده میزان همبستگی اعمال خشونت توسط شوهر علیه زن با سایر متغیرهاست.

جدول ۲: همبستگی خشونت همسر علیه زن با متغیرهای اجتماعی زنان فراری از منزل

متغیر اجتماعی	ضریب همبستگی	P value
حمایت اجتماعی کلی	-۰/۴۷	۰/۰۰۱
سازگاری زناشویی	-۰/۵۲	۰/۰۰۳
بی‌قدرتی	۰/۶۱	۰/۰۰۵
بی‌هنجاری اجتماعی	۰/۳۶	۰/۰۰۵
انزوای اجتماعی	۰/۴۸	۰/۰۰۹
پایگاه اجتماعی زن	-۰/۵	۰/۰۰۱
پایگاه اجتماعی شوهر	-۰/۴۲	۰/۰۰۶
پایگاه اجتماعی سرپرست خانواده اصلی	-۰/۴۸	۰/۰۰۳

ارتباط سابقه آسیب اجتماعی همسر و سرپرست خانواده با خشونت علیه زن در جدول ۳ آمده است. به بالاتر بودن این مقیاس در موارد مثبت نسبت به موارد منفی، به‌رغم معنی‌دار نبودن برخی از آنها از نظر آماری، توجه شود. معنی‌دار نشدن آماری

می‌تواند ناشی از توان آماری پایین مقایسه به دلیل کمی مجموع حجم نمونه و نابرابری واضح تعداد نمونه در دو گروه باشد.

جدول ۳: میانگین و انحراف معیار مقیاس اعمال خشونت همسر و سرپرست خانوار اصلی علیه زنان دارای سابقه فرار از منزل برحسب سابقه آسیب اجتماعی

P Value	t*	میانگین (انحراف معیار)	تعداد		
<b>سابقه همسر</b>					
۰/۰۴	-۲/۰۷	(۱۳۹/۴) ۳۸۵/۴	۶	بلی	ارتکاب جرم
		(۱۷۹/۹) ۲۰۶	۲۵	خیر	
۰/۲	-۱/۱۸	(۲۳۰/۹) ۲۹۸/۵	۱۰	بلی	زندانی شدن
		(۱۵۶/۲) ۲۰۹/۶	۲۳	خیر	
۰/۰۰۷	-۲/۹۵	(۲۳۰/۹) ۳۳۵	۱۳	بلی	اعتیاد
		(۱۵۶/۲) ۱۵۰/۴	۱۸	خیر	
<b>سابقه سرپرست خانواده اصلی</b>					
۰/۲	۱/۴۱	(۲۹/۶) ۱۴۷	۲	بلی	ارتکاب جرم
		(۳۷/۲) ۱۷۸	۲۹	خیر	
۰/۵	۰/۵۹	(۵۱/۱) ۱۶۷	۶	بلی	زندانی شدن
		(۳۳/۴) ۱۷۸/۰	۲۵	خیر	
۰/۱	-۱/۴۹	(۶۱/۱) ۱۶۵/۷	۵	بلی	اعتیاد
		(۳۱/۴) ۱۷۱/۳	۲۶	خیر	

df = 25 \*

### ۳-۸ ویژگیهای روانی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

در نمونه‌های مورد مطالعه، ضریب همبستگی مقیاس هیجان‌طلبی با خشونت همسر علیه زن، ۰/۰۰۱، ضریب همبستگی بعد نورو تیک تیپ شخصیتی با بی‌هنجاری و

انزوای اجتماعی به ترتیب ۰/۰۰۲ و ۰/۰۰۱ بود. همبستگی بعد برونگرایی تیپ شخصیتی با حمایت اجتماعی نیز نشاندهنده ضریب ۰/۰۰۲ بود.

### ۳-۹ عوامل مؤثر بر فرار زنان از منزل بنابه اظهار خودشان

عوامل مؤثر بر فرار زنان از منزل بنا به اظهار خود آنان عبارت‌اند از: عدم حمایت خانواده اصلی از زن در ۳۰ مورد (۹۶/۸٪) شامل بی‌توجهی خانواده، بی‌علاقگی خانواده به زن، مخالفت برای طلاق (داستان لباس و کفن سفید)، سرزنش برای فداکاریهایی که زن برای شوهرش انجام می‌داده، اذیتهای نامادری، عدم پذیرش و حمایت زن توسط خانواده‌اش در مقابل مشکلات به‌وجود آمده با شوهرش، عدم تمایل خانواده شوهر و زن (هر دو) برای نگهداری از او پس از زندانی شدن شوهر، درخواست پول توسط خانواده به هر نحو ممکن، کتک خوردن توسط پدر، آزار و اذیت شوهر و بی‌توجهی او در ۲۹ مورد (۹۳/۵٪)، شامل مواردی از قبیل بداخلاقی و اذیت همسر، تهمتهای ناروای شوهر، بدبین بودن نسبت به زن و زندانی کردن او در منزل، دروغ‌گوییهای همسر، خرجی ندادن شوهر، فحاشی شوهر به زن و خانواده‌اش. بی‌توجهی به زن در ۲۸ مورد (۹۰/۳٪) شامل مواردی از قبیل عدم توجه به دیدگاههای زن برای تصمیم‌گیری در زندگی، نداشتن حق انتخاب توسط زن، عدم اجازه شوهر برای کار بیرون از منزل، عدم درک خواسته‌های زن، ارزش قائل نشدن برای زن، بی‌اعتنایی و فقدان محبت به زن، جلوگیری شوهر برای رفت‌وآمد زن با خانواده‌اش، اعمال خشونت فیزیکی از جانب شوهر در ۲۴ مورد (۷۷/۴٪) شامل کتکهای شدید، بستن دست و پا با زنجیر، داغ کردن دخالت‌های خانواده شوهر در ۱۲ مورد (۳۸/۷٪) شامل اکثریت موارد با تحریکات مادر شوهر (در مواردی تحریک شوهر برای کتک زدن زن)، خواهر شوهر، پدر شوهر، اعتیاد شوهر در ۶ مورد (۱۹/۴٪) شامل ۱ مورد مصرف هرویین به همکاری مادر شوهر، ازدواج اجباری و بی‌علاقگی به شوهر در ۸ مورد (۲۵/۸٪) شامل مواردی از قبیل اجبار سرپرست، تجاوز شوهر و ازدواج بدون تمایل به دلیل بی‌علاقگی خانواده به

دختر، ابتلای شوهر به بیماری روانی در ۴ مورد (۱۲/۹٪) شامل بستری شدن در بیمارستان و یا سابقه مواجهه با موج انفجار، خلاف‌کاری شوهر در ۴ مورد (۱۲/۹٪) شامل سرقت و خرید و فروش مواد، بی‌ارادگی شوهر برای تصمیم‌های زندگی در ۴ مورد (۱۲/۹٪)، زندانی شدن طولانی شوهر در ۲ مورد (۶/۶٪)، اجبار شوهر برای خودفروشی زن به‌منظور کسب درآمد در ۲ مورد (۶/۶٪)، تحریک برای فرار از جانب دوستان در ۲ مورد (۶/۶٪) شامل مواردی از قبیل داشتن دوست با تیپ پسرانه و فرار به تحریک او و دوستانی با سابقه طلاق، اعتیاد سرقت، زندان و فرار از منزل، ارتباط با دوست شوهر و تحریک به فرار توسط او در ۱ مورد (۳/۳٪)، مبادی آداب نبودن همسر در ۱ مورد (۳/۳٪)، کتک زدن و توهین همسر دوم شوهر در ۱ مورد (۳/۳٪)، مشکلات مالی، علاقه زیاد به پسرعمو و فرار به راهنمایی او در ۱ مورد (۳/۳٪) و احتمال ناباروری زن نیز در ۱ مورد (۳/۳٪).

براساس تقسیم‌بندی هومر برای عوامل فرار از منزل و آنچه نمونه‌ها آن را عامل دانسته‌اند، ۳۰ نمونه (۹۶/۷٪) در گروه «فرار از» و تنها ۱ نمونه (۳/۳٪) در گروه «فرار به» جای می‌گیرد.

#### ۴) نتیجه‌گیری و بحث

نتایج حاصل از این تحقیق حاکی از آن است که تیپ نمونه زنان همسر دار دارای سابقه فرار از منزل، اغلب جوان بوده و معمولاً مدت زیادی از زمان ازدواج و اولین فرار آنان نگذشته است. توزیع جغرافیایی آنان بیانگر غلبه مناسبات و الگوهای شهری نسبت به روستایی است. سطح تحصیلات اغلب زنان در سطوح زیر دیپلم بوده و نشان‌دهنده سرمایه‌های اندک فرهنگی آنان است. اکثر زنان فراری خانه‌دار بوده و شغل سایرین نیز در شمار مشاغلی با منزلت، درآمد و سرمایه اندک سازمانی است. همسران این زنان نیز دارای تحصیلات اندک، درآمد کم، میزان بالای بیکاری و مشاغلی با سرمایه‌های سازمانی اندک هستند. بدین ترتیب اکثر قریب به اتفاق زنان دارای سابقه فرار از منزل،

از دستیابی به منابع ارزشمند فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی محرومند. درخصوص خانواده اصلی زنان مورد مطالعه، سابقه ازهم گسیختگی ناشی از طلاق والدین یا جدا زندگی کردن آنان متعاقب اختلافات شدید، مطرح است، بررسی انواع انحرافات اجتماعی از قبیل ارتکاب جرم (از قبیل سرقت و خرید و فروش مواد)، سابقه زندانی شدن و اعتیاد در خانواده اصلی، بیانگر ابتلا به انواع انحرافات است. نتایج این بررسی در همسران نیز مؤید فراوانی بالای انحرافات ذکر شده و نقش آن در فرار زنان می باشد. ردپای اعتیاد همسران به ویژه در فرار بسیاری از نمونه ها تأمل برانگیز است. وجود انواع انحرافات در حلقه اجتماعی زنان به غیر از خانواده آنان، حاکی از وجود اعتیاد، سوابق طلاق، فرار از منزل، ارتکاب جرائم و غیره، نشان دهنده پرورش زنان در محیطی آسیب زاست.

یافته های پژوهش حاضر مؤید مطالعاتی است که خشونت را به عنوان یکی از علل مهم بی خانمانی و فرار زنان از منزل ذکر کرده اند (Brown and Zieffert, 1990: 6-20)، (Bassuk, Dobash and Dobash, 1992: 80)، (Malos and Haug, 1997: 397-409)، (et al, 1986: 1097-1101)، (D'Ercole and Struening, 1987: 89)، (Grigsby, 1990: 141-156) می باشد. یافته های پژوهش حاضر مؤید مطالعاتی است که خشونت را به عنوان یکی از علل مهم بی خانمانی و فرار زنان از منزل ذکر کرده اند. اکثر قریب به اتفاق زنان به اعمال خشونت توسط همسران خود اذعان داشته اند و آن را یکی از عوامل مهم فرار خود از منزل ذکر کرده اند. دفعات اعمال خشونت در زنان در تمامی ابعاد قابل ملاحظه است. بیشترین خشونت که زنان در معرض آن بوده اند، خشونت فیزیکی و سپس خشونت روانی، خشونت جنسی و ایجاد صدمات و جراحات ناشی از برخورد های فیزیکی بوده است. نتایج این مطالعه حاکی از همبستگی معکوس برخی از متغیرها با خشونت نسبت به زنان می باشد. چنانکه به هر میزان، دستیابی زنان به منابع ارزشمند اجتماعی و خانوادگی بیشتر باشد، احتمال آنکه در خانواده مورد خشونت قرار گیرند کمتر است. همچنین منزلت اجتماعی - اقتصادی شوهر و سرپرست خانوار

اصلی نیز، خشونت نسبت به آنان رابطه معکوس دارد. باید توجه داشت که اگر مناسبات قدرت در خانواده، در قالب میزان برابری در تصمیمات و حوزه قلمرو تصمیم‌گیری در امورات مختلف خانواده، حاکی از روابط دموکراتیک‌تر باشد، زنان از دستیابی مطلوب‌تری به منابع در خانواده برخوردارند. در متغیر میزان برخورداری زنان از حمایت والدین خود و میزان اعمال خشونت همسران دارای روابط معکوس هستند. بدین ترتیب بهره‌مندی زنان از حمایت اجتماعی والدین خود با اعمال خشونت کمتر از سوی همسران و آسیب‌دیدگی کمتر آنان همراه است. در این خصوص باید توجه داشت فقدان بستگی عاطفی و ضعف ابعاد احساسی در شبکه اجتماعی زنان، حاصل ضعف وفاق اجتماعی است. فقدان حمایت‌های مشورتی و اطلاعاتی از سوی شبکه اجتماعی، زنان را با حالتهای آنومیک مواجه ساخته است که موجب اختلال در تنظیمات اجتماعی و روابط بین گروهی زنان شده و یکی از پیامدهای مهم آن کاهش روابط بین گروهی و بستگیهای اجتماعی است. از این نظر لازم به یادآوری است که بیش از هفتاد و چهار درصد زنان از میزان بالای احساس بی‌هنجاری و بقیه نیز از مقادیر متوسط آن برخوردار بودند. به‌همراه پدیده مذکور، آسیبهای روانی حاصل از خشونت و فقدان حمایت اجتماعی، زنان را هرچه بیشتر به سوی فرار سوق می‌دهد. در این زمینه افسردگی، اضطراب و اقدام به خودکشی، متغیرهای واسطی هستند که نقش مهمی ایفا می‌کنند. این یافته‌ها همسو با نتایج مطالعاتی چون بررسیهای براون و زیفرت (Brown and Zieffert, 1990: 6-20)، لیفتون (Lifton RJ, 1986: 55-70)، دروکول و استرونینگ (D'Ercole and Struening, 1987: 89)، می‌باشد. باید توجه داشت میان اعمال خشونت و ناسازگاری زناشویی در خانواده زنان فراری، روابط مستقیمی برقرار است. قریب به دو سوم زنان فراری بدون علاقه و به اجبار ازدواج کرده‌اند که فرار یکی از پیامدهای مهم آن است. در این خصوص، ناسازگاری زناشویی در خانواده زنان فراری در تمامی ابعاد مربوط یعنی همفکری، همگامی، توافق و اجماع، رضایت و دل‌بستگی قابل ملاحظه است. با توجه به آنکه هفتاد درصد زنان، ناسازگاری زیادی را



در تمامی موارد در خانواده خود ذکر کرده‌اند. باید توجه داشت مناسبات قدرت در خانواده زنان مورد مطالعه، عمدتاً نامتقارن و عمودی (بیش از ۸۵ درصد) است، چنانکه اخذ تصمیمات در حوزه‌های مختلف امور در خانواده عمدتاً توسط شوهران انجام گرفته و زنان از مشارکت در آن بی‌بهره‌اند. همچنین در بیش از هفتاد درصد از خانواده‌های زنان فراری، شیوه اعمال قدرت مبتنی بر الگوی مجبورسازی به‌جای مجاب‌سازی بوده که ارتباط مستقیمی با بروز خشونت در خانواده دارد و حاکی از وجود نابرابری جنسیتی در دستیابی به منابع ارزشمند اجتماعی و خانوادگی است. باید توجه داشت عوامل مذکور ارتباط مستقیم با ضعف پایگاه اجتماعی خانواده در ابعاد مختلف برای دسترسی به منابع ارزشمند فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی دارد. از این نظر توزیع جمعیت در مواضع نابرابر اجتماعی و جنسیتی در سطوح کلان اجتماعی، عمدتاً توزیعی تبعیض‌آمیز است که یکی از اشکال عمده آن نابرابری جنسیتی بوده و منبع تعارضات جنسیتی و فرهنگی نهایتاً ایجاد خشونت است (چلبی، ۱۳۷۵: ۱۷۵). بروز این تضادها مانعی جدی بر سر راه وفاق اجتماعی و سوق یافتن جامعه به سوی تعارضات، خشونت، فرار و ازهم‌گسیختگی هرچه بیشتر اجتماعی است. شایان ذکر است ضعف انسجام و تنظیم اجتماعی موجود در قالب ویژگی‌های کارکردی و ساختاری شبکه اجتماعی، زمینه‌ساز فرار زنان از منزل است. آشکار است اختلالات کارکردی شبکه اجتماعی ناشی از فقدان حمایت عاطفی، احساسی و مادی موجود در شبکه اجتماعی، از سویی حاصل فقدان وفاق اجتماعی در سطوح کلان اجتماعی است و از سوی دیگر ضعف حمایت مشورتی و اطلاعاتی موجود در شبکه اجتماعی زنان، ناشی از ضعف تنظیم اجتماعی است که خود منجر به بروز احساس بی‌هنجار، بی‌قدرتی و انزوای اجتماعی می‌گردد که این موارد از اشکال و صور گوناگون بیگانگی اجتماعی و آنومی به‌شمار می‌آیند و موجبات بروز اختلالات روحی - روانی همچون افسردگی، ناامیدی، میل به خودکشی و ... در مردان و زنان می‌شود. ضعف وفاق و تنظیمات اجتماعی حاصل از اختلال ارتباطی در سطوح کلان اجتماعی، موجب فقدان پیوستگی

اجتماعی و تضعیف پیوندهای عاطفی و اجتماعی در شبکه حمایت اجتماعی زنان شده که در نتیجه جریان عاطفی در شبکه کم شده و به دنبال آن با وجود فقدان پیوستگی گروهی قوی، اقتدار اخلاقی گروههای دربرگیرنده زنان تضعیف گردیده که موجبات احساس بی‌هنجاری و سردرگمی آنان را فراهم خواهد کرد. لذا نقش عوامل مذکور در فرار زنان می‌بایست مورد توجه قرار گیرد.

## ۵) پیشنهادات

به منظور رفع معضلات مذکور، پیشنهادات ذیل برای کوتاه‌مدت و میان‌مدت ارائه می‌شود:

- ۱) تشکیل و تقویت نهادهای دولتی و غیردولتی حمایتی و مشاوره‌ای زنان آسیب‌دیده و در معرض خطر، با تأکید بر عوامل مؤثر خشونت و ضعف حمایت اجتماعی؛
- ۲) ارزشیابی کفایت و کارایی قوانین حمایتی موجود از زنان آسیب‌دیده و در معرض خطر فرار از منزل؛
- ۳) تقویت سیستمهای اطلاع‌رسانی حقوق زنان در سطح جامعه؛
- ۴) تغییر استراتژیهای سازمانهای حمایت‌کننده به فعال‌تر کردن روشهای ارائه خدمات مشاوره‌ای و حمایتی، ضمن استفاده از روشهای جلب اطمینان زنان، مثل حذف هرگونه شبهه برخورد با مراجع انتظامی و قضایی؛
- ۵) ایجاد خطوط تلفن بحران برای زنان در معرض آسیب؛
- ۶) تغییر باورهای نادرست در جامعه در مورد پذیرش خشونت شوهر به‌عنوان بعدی از زندگی زناشویی؛
- ۷) ارتقای آگاهی جامعه در مورد حقوق زنان در خانواده و خشونت؛
- ۸) ادغام برنامه‌های آموزشی و اطلاع‌رسانی در خصوص حقوق زنان و عوامل خطر فرار با برنامه آموزش زوجین وزارت بهداشت در ابتدای ازدواج؛

- ۹) بهره‌گیری از تکنیکهای توانمندسازی اجتماعی و روانی زنان با تأکید بر آموزش مهارت‌های اجتماعی، شیوه‌های حل مسئله و ابراز وجود؛
- ۱۰) گزینش زنان در معرض خطر فرار از منزل؛
- ۱۱) توجه به رویکردهای جامع<sup>۱</sup> ارائه خدمات پیشگیری در سطوح سه‌گانه.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

---

1. Comprehensive Approach

## References

## منابع

- چلبی، م. (۱۳۷۵)، **نظم اجتماعی**، نشر نی، تهران، ص ۱۷۵.
- Bassuk, El. Rubin, L. Lauriat, AS. (1986), **Characteristics of sheltered homeless families** Am J Public Health; 76: 1097-1101.
  - Bende, Dattalo. (1990), **Homeless woman and men. Journal of woman and social work. 5.**
  - Brown, kS. Ziefert, M. (1990), **A feminist approach to working with homeless women. Journal of Women and Social Work; 5: 6-20.**
  - Caton, CL. M. Hasin, D. Shrout, PE. Opler, LA. Hirshfield, S. Dominguess, B. Felix, A. (2000), **Risk factors for homelessness among indigent urban adults with no history of psychotic illness: a case-control study. American Journal of public Health; 90(2): 258-263.**
  - Clarke, PN. Pendry, NC. Kim, YS. (1997), **Patterns of violence in homeless women. Western Journal of Nursing reasearch Aug; 19(4): 490-500.**
  - D'Ercole, A. Struening, E. (1987), **Predictors of depression among homeless women: Implications For service delivery. Paper presented at the annual meeting of the American Orthopsychiatric Society. Washington DC.**
  - Dobash, R. Dobash, R. (1992), **Women, violence and social change.** London: Routledge.
  - Grigsby, C. Baumann, D. Gregorich, SE. Roberts-Gray, C. (1990), **Disaffiliation to enrichment: a model for understanding homelessness. Journal of Social Issues; 46: 141-156.**
  - Lifton, RJ. (1986), **The broken connection.** Evaluation and change; 55-70.
  - Malos, E. (1995), **The politics of housework.** Cheltenham: New clarion press.
  - Malos, E. Hague, G. (1997), **Women, Housing, Homelessness and Domestic violence.** Women Studies International Forum; 20(3): 397-409.
  - Shane, P. (1997), **The course of homelessness among women in Alameda county.** Dissertation Abstracts international; 1.
  - Van der Ploeg, J. Scholte, E. (1997), **Homeless youth.** Sage Publication, 1th ed. London.
  - Zetterberg, H. (1963), **On Theory and Verification in Sociology,** Totowa, NJ: Bedminister.